



پرونده

ضمیمه نوجوان

شماره ۵۳۳ اردیبهشت ۱۴۰۰

نوجوان



امیرحسین  
علی نیافر

تصاویر تزئینی است

### صفحه عقل کل سوال اول مراجعه کنید.

محمد حسین از کرج؛ شاید من و بابام باهم رفیق باشیم اما برای احترام به پدرم تا حالا نشده جلوی او دراز بکشم. سیمایا مشبه؛ من میگم احترام نسبی. مهم اینه که طرف مقابل حس نکنه تو می خوای بهش توهین کنی. آیلین از تهران؛ من معتقدم باید احترام دو طرفه باشه. وقتی پدر و مادری همش توی سر بچه شون می زنن و اونو با دیگران مقایسه می کنن یا حتی توی جمع مسخره اش می کنن، طبیعتا احترام از بین میره. بعد از این سوال از نوجوان ها پرسیدم اگر جای پدر و مادر تان بودید به کدام کار خودتان گیر نمی دادید. جواب های خیلی جالبی شنیدم.

آیلین از تهران؛ من به این که شب ها دیر می خوابم گیر نمی دادم.

نرجس از پرند؛ من و پدر و مادرم تقریبا برای همه مسائل با هم مشورت می کنیم و کم پیش میاد در مساله ای بهم گیر بدن.

علیرضا از اسلامشهر؛ من اگر جای پدر و مادرم بودم به داشتن اینترنت گیر نمی دادم و بیشتر

جنبه مثبت فضای مجازی رو می دیدم. حس می کنم از دوستانم عقب افتادم. مجید و نوید دو تا برادر دو قلو هستند از شیراز که نظرشان خیلی جالب است؛ احترام یعنی این که خودت از ته دلت برای پدر و مادرت ارزش قائل باشی. این که جلوی شان یک جور رفتار کنی و پشت سرشان جور دیگر خیلی بد است. **بد نیست اینجا کار اگر مطلب.... را در صفحه قلمرو نخوانده اید برگردید و بخوانید**



## صمیمانه با نوجوانان ده هشتادی درباره احترام به والدین

# توبودی چیکار می کردی؟

چه قرن جدید آغاز شده باشد و چه در سال پایانی آن به سر ببریم، این زنگ خطر در گوشمان به صدا درمی آید که باید آماده چیزی فراتر از شکاف نسلی باشیم و احتمالا پای دره ای، گسلی چیزی وسط است. البته ما ده هشتادی ها هم از وقتی بزرگ ترها گودزیلا صدایمان کردند، فهمیدیم برای آنها عجیب تر و غیر قابل درک تر از این حرف ها هستیم. از حق که نگذریم نوجوان هایی همسن و سال ما وجود دارند که پدر و مادر و حتی خانواده برایشان تغییر مفهوم داده. **چنانچه یک نمونه اش را در صفحه ۴ بخش اول خواندید.** به همین بهانه سراغ نوجوان های همسن خودم رفتم تا از آنها درباره نگاهشان به خانواده سوال کنم. البته در این روزهای قرنطینه، فضای مجازی خوشبختانه کار گزارش را خیلی راحت تر کرده بود. گرچه قطعا این فقط مشتم نمونه خروار است و نظر همه نوجوان ها نیست.

ابتدا از آنها پرسیدم درصورت اختیار، دوست دارند کی خانه را ترک کنند و مستقل شوند؟ علیرضا از اسلامشهر؛ راستش از بچگی دوست داشتم مستقل باشم و برای خودم ماشین و زندگی جداگانه داشته باشم و خلاصه دستم



## اینم به مدلشه

ریشه ها موجودات سفت و در عین حال شکننده ای هستند. استوار کنندگانی که بدون آبیاری و رسیدگی خشک و پلاسیده خواهند شد. در اینجا می خواهیم از آدم هایی بگوئیم که حواسشان خوب به ریشه های این خانواده بوده و خوب آنها را آبیاری کرده اند.



این زن و شوهر آرام و هنرمند به گفته خودشان اجازه نمی دهند حواشی به سمت شان بیاید و تا حد امکان از این ماجرا فرار می کنند. کرمی و زار ع علاوه بر اجراهای تلویزیونی

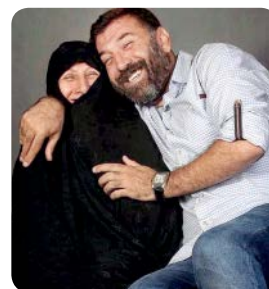


کارگاه کوچکی نیز دارند و در این کارگاه که خورشید نام دارد وسایل چوبی دستی می سازند. حرف دلشان این است که با پدر و مادر شدن جنس زندگی عوض می شود و شما باید این تغییرات را دوست داشته باشید تا از پدر و مادر شدن تان لذت ببرید.

در این مورد نیما کرمی می گوید: «پس از بچه دار شدن شما باید همه برنامه های تان را با خواب و بیداری، سلامت و بیماری، تفریحات و بازی و حتی دستشویی رفتن بچه هماهنگ کنید. خلاصه بچه می شود مدیر برنامه زندگی.»

و حرف زینب زار ع هم درباره تشکیل خانواده و اهمیت آن جالب است: «من همیشه در زندگی ام برای همه چیز تصویر ذهنی داشتم؛ مثلا در دوره نوجوانی از ازدواج، کار کردن، خانه دارم؛ در ذهنم تصور داشتیم اما هرگز از بچه دار شدن هیچ تصویری نداشتم، (می خندد) ولی حالا که مادر شدن را تجربه کردم می گویم خیلی شیرین و دلنشین است.»

خانواده او کم جمعیتی بود که اتحاد و صمیمیتی خاص در میان آنها وجود داشت؛ او پسری مطیع و



آرام برای مادرش و برادری دلسوز و مهربان برای خواهر و برادرش بود. علی انصاریان در جایی در ستایش ریشه خانواده گفته بود: مادر شریف ترین و پاک ترین موجود است. به نظر من اگر خدا می خواست قدرت خود را به ما نشان دهد، با آفریدن مادر این کار را انجام داده است.

تمام خوبی های خدا در مادر خلاصه شده است. او می گفت همه موفقیت من را مدیون مادرم هستم؛ البته هم مدیون پدرم هستم و هم مدیون مادرم. پدرم خدا بیامرز من و برادرم (محمد) را برای پیشرفت خیلی تشویق می کرد و در کنار مادرم نقش عمده ای برای پیشرفت ما داشت. او کل هفته را سرکار بود و فقط روز جمعه - تنها روز تعطیل او - از صبح تا شب در خدمت ما بود؛ ابتدا ما را به حمام می برد، بعد به خانه برمی گشتیم، ظهر به لاله زار می رفتیم و فیلم تماشا می کردیم و بعد از آن به استادیوم آزادی برای تماشای فوتبال می رفتیم. مادرم هم که جای خود دارد؛ زحمات او برای ما بی دریغ بود و در هیچ کاری برای ما کوتاهی نمی کرد.



فائزة نادری